

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

### ششمین اشکال مرحوم اصفهانی به مرحوم شیخ

مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) در اشکال ششم می فرماید اینکه شما گفتید حکم در شک سبب و مسبب در عرض واحد هستند لذا لا تنقض شامل شک در مسبب نمی شود، فرع این است که ورود یا حکومت شک سببی بر مسببی را اثبات نکنید و به عبارت اخیری می فرمایند این فرمایش شما اول الدعوی و اول الکلام است.

شما اگر نتوانید ورود شک سببی بر مسببی، یا حکومت شک سببی بر مسببی را اثبات کنید، چگونه می توانید بگویید که این دو در عرض یکدیگر قرار می گیرند. اگر کسی مثل مرحوم اصفهانی هم ورود و هم حکومت را رد کند و بگوید نه حکومتی در اینجا معنا دارد و نه ورودی از ناحیه شک سببی بر مسببی است، دیگر حکم لا تنقض نسبت به شک در مسبب مثل لا تنقض نسبت به شک در سبب خواهد بود و معیّتی که شیخ ادعا کرد بوجود نمی آید. معیّت زمانی است که شما ورود یا حکومت را اثبات نکنید لذا بعد از این اشکال، می فرمایند که ما حکومت را به این بیانی که شیخ ذکر کرد مورد مناقشه قرار دادیم [1].

### بررسی کلام مرحوم حائری و شیخ توسط مرحوم اصفهانی

گفتیم مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند استاد ما مرحوم حائری ذیل کلام شیخ انصاری و مرحوم نائینی صدر کلام شیخ را اخذ کرده ولی ما اثناش را باید اخذ کنیم. مرحوم اصفهانی می فرمایند بین کلام حائری و شیخ، فرق وجود دارد.

خلاصه ی عبارت مرحوم آقای حائری این است که می فرمایند «الشک المسبّبی متأخّر طبعاً عن السبّبی» شک مسبب تأخّر طبعی دارد از سببی. «لأنّه معلوله ففي رتبة وجود شک السبّبی لا وجود للمسبّبی» مسبب در رتبه ی سبب نیست. «وإنّما هو في رتبة حکمه» انما هو یعنی شک مسببی در مرتبه ی حکم شک سببی است. آنچه سبب شده امام بفرمایند مرحوم حائری قسمت اخیر کلام شیخ را گرفته همین «وإنّما هو في رتبة حکمه» هست.

شیخ فرمود ما که می گوئیم لا تنقض شامل شک مسببی نمی شود، برای این است که لا تنقض و شک مسببی در یک رتبه ی واحد است اول شک سببی یا موضوع می آید، بعد حکم که لا تنقض است می آید.

این اشکال از مرحوم اصفهانی و اشکالاتی که در جلسه گذشته گفتیم، بر اساس همین محور است. این تعبیر در کلام حائری هم آمده که شک مسببی در رتبه شک سببی نیست چون فرض کردیم معلولش است پس کجا قرار دارد؟ در رتبه حکم شک سببی قرار دارد. منتهی بعد می فرماید «فإذا لم يبق في رتبة الشک السبّبی مانع عن ترتّب حکمه علیه، فلا محاله يترتّب علیه حکمه»، در

رتبه شک سببی هیچ مانعی از شمول لا تنقض نسبت به او نیست. «فلا محاله یترتب علیه حکمه، فلم یبق لشکّ المسبّی موضوع». می‌فرماید اگر حکم، شامل شک سببی شد، و نقض یقین به شک در شک سببی حرام شد، موضوعی برای شک مسببی باقی نمی‌ماند.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید این کلام حائری با کلام مرحوم شیخ بینشان فرق وجود دارد. روی بیان مرحوم حائری شک مسببی صلاحیت برای معارضه با شک سببی را ندارد لذا دوران بین تخصیص و تخصّص نیست چون بعد از اینکه لا تنقض - حکم - را، در شک سببی جاری کردیم چیزی نداریم و موضوعی به نام شک مسببی باقی نمی‌ماند. ولی روی کلام مرحوم شیخ، حکم با شک مسببی معیت دارد در حالی که حکم باید مؤخر باشد لذا این حکم شامل شک مسببی نمی‌شود<sup>[2]</sup>.

## اشکالات مرحوم اصفهانی به مرحوم حائری

اشکال اول مرحوم اصفهانی همان مطلبی هست که ایشان بر آن اصرار دارد که چرا می‌گویید شک مسببی معلول شک سببی است. شک سببی نه به وجود عنوانی‌اش و نه به وجود خارجی‌اش، سبب برای شک مسببی نمی‌دانیم. در اشکال بعد می‌فرماید در سبب و مسببی که متخالفینند، بگویید که با اجرای اصل در سبب، دیگر موضوعی برای مسبب باقی نمی‌ماند ولی در متوافقی چه کار می‌کنید؟ مثلاً در ملاقی و ملاقا. یک چیزی به دست انسان خورده. انسان نمی‌داند که این ملاقی نجس است یا نه، می‌گوئیم چرا شک داری؟ می‌گوید نمی‌دانم دستم نجس است یا نه. به ایشان می‌گویید در هر دو -ملاقی و ملاقا- قائده طهارت در آن جاری است. اینجا تمناعی بینشان وجود ندارد. به عبارت دیگر برداشت مرحوم اصفهانی از کلام حائری این است که در سبب و مسبب، به نفس این که حکم در سبب جاری بشود دیگر موضوعی برای مسبب نیست موضوعش از بین می‌رود. در حالیکه این کلام در جایی است که تمناع باشد.

ایشان می‌فرماید روی کلام مرحوم حائری، مانع، عدم است. صلاحیت شک مسببی برای معارضه است. «از لا ثبوت له فی مرحلة الشک السببی» شک مسببی در مرحله سببی وجودی ندارد. «و بعد از ثبوت الحکم لشکّ السببی یستحیل شمول الحکم لشکّ المسببی» بعد از اینکه حکم برای شک سببی آمد، دیگر محال است این حکم برای مسببی بیاید. «لان عدم الموضوع، کما هو ظاهر التقریب، فإنّه لا یتکفّل ارتفاع الموضوع، حقیقتاً و عنواناً». می‌فرماید درست است ظاهر عبارت حائری این است که موضوع نیست، ولی واقعاً این را نمی‌خواهد بگوید.

«بل لأنّ احد المتمانعین، إذا وقع یستحیل وقوع الآخر»، مثل احد الضدین، می‌گوییم اگر یکی از دو ضد بیاید وجود ضد دیگر محال است. «احد المتمانعین إذا وقع»، این وجود مانع دیگر محال است بحث انتفاء موضوع و این که بگوییم موضوع شک مسببی را از بین می‌برد نیست ولو این که در ظاهر عبارت مرحوم حائری، «فلم یبق لشکّ المسببی موضوع». ایشان می‌فرماید روح کلام مرحوم حائری این است که بین سبب و مسبب تمناع است. احد المتمانعین اگر موجود شد، وجود مانع دیگر محال است. بین این که بگوییم احد الضدین می‌آید موضوع ضد دیگر را از بین می‌برد و این که بگوییم با وجود احد الضدین وجود ضد دیگر محال است، بینشان فرق وجود دارد.

طبق این تفسیر از کلام مرحوم حائری به ایشان اشکال می‌کنند که کلام شما در متوافقی که تمناعی وجود ندارد و قابلیت اجتماع وجود دارد جریان ندارد<sup>[3]</sup>.

## کلام مرحوم شیخ انصاری در بحث

مرحوم شیخ انصاری، بعد از اینکه تحقیق مسئله را بیان می‌کنند، می‌فرمایند: «فأرى المسألة غير محتاجة إلى إتعاب النظر». مسئله محتاج به اتعاب نظر نیست و لذا «لا يتأمل العامي بعد إفتائه باستصحاب الطهارة في الماء المشكوك». وقتی به آدم عوام بگوئیم در آبی که شک در طهارتش داری استصحاب طهارت را جاری کن، «في رفع الحدث و الخبث»، می‌گوئید پس با این آب می‌شود رفع حدث و خبث کرد.

بعد می‌فرمایند «يظهر الخلاف في المسألة من جماعة»، شیخ، محقق، علامه و شیخ طوسی را می‌آورند. حتی می‌گویند «و جماعة -من متأخري المتأخرين». شاید مثل صاحب ریاض و اینها باشند. مثالی می‌زنند و می‌فرمایند اگر کسی در شب عید فطر نمی‌داند عیدی که داشته زنده است یا نه که فطره او بر مولا واجب باشد، شیخ قائل است به این که فطره این عبد واجب نیست و محقق هم در معتبر همین فتوا را پسندیده.

محقق در کتاب معتبر، بعد از اینکه فتوای شیخ را پسندیده، این اشکال را جواب داده که اینجا استصحاب حیات با اصالة عدم الوجوب تعارض می‌کند. در حالی که اینجا شک در این که آیا فطره واجب است یا نه، مسبب است از اینکه آیا این حیات دارد یا حیات ندارد. ولی مسئله تعارض که هیچ، بالاتر از تعارض، آمدند شک مسبب را مقدم کردند و گفتند اصل عدم الوجوب است. فطره واجب نیست<sup>[4]</sup>.

در سبب و مسبب یا باید بگوئیم مسبب آنی است که شکش معلول شک در سبب است. اگر فرض معلولیت را بکنیم که بحث نیاز ندارد. چون وقتی اصل را در سبب جاری کردید شک در مسبب خود بخود از بین می‌رود فرقی هم نمی‌کند که بگوئیم حکومت دارد یا ورود. این یک جهت بحث است و باید دید واقعاً مورد قبول همه است یا خیر. از کلام مرحوم شیخ و مرحوم اصفهانی استفاده می‌شود آنها چنین چیزی را قبول ندارند. یعنی آنها اصل را در مسبب جاری کردند.

در مثال فطره روی دقت عقلی می‌توان گفت چون نمی‌دانم زنده است یا نه پس نمی‌دانم فطره برایش واجب است یا نه. ولی از نظر عرفی معلولیت برایش وجود ندارد. می‌گوئید نمی‌دانم حالا تا سال گذشته من فطره این را می‌دادم امسال هم برای من واجب است یا نه. شاید اصلاً توجهی به شک در حیات که سبب برای شک در مسئله فطره نداشته باشد.

مثال دومی که مرحوم شیخ مطرح می‌کنند این است که کسی قبلاً وضو گرفته الان می‌خواهد با این وضو نماز بخواند ولی شک می‌کند که حدیثی رخ داده یا نه استصحاب طهارت می‌کند و با همین استصحاب می‌تواند نماز بخواند. از یک طرف شک می‌کند که آیا این نمازی که خواند ذمه این شخص از آن واجب بری شد یا نه؟ اینجا اصل، عدم برائت ذمه به نمازی است که با این طهارت استصحابی خوانده است. محقق از او سؤال کنیم که شما اینجا چه می‌کنید می‌گوئید اینجا معارضه وجود دارد بین استصحاب طهارت و بین اصل عدم برائت ذمه به این نمازی که با طهارت استصحابی خواندیم. البته شیخ می‌فرماید از روایات استصحاب استفاده شد که اینجا معارضی وجود ندارد حتی استصحاب اشتغال هم جریان ندارد. محقق به این مطلب که شک در مسئله برائت ذمه مسبب از استصحاب طهارت است توجه نمی‌کند و مسئله معارضه را مطرح می‌کند.

مرحوم شیخ در ادامه می‌فرماید پس یک عده‌ای قائل به تعارض‌اند. یک. یا قائل به تقدی به اصل مسببی‌اند. دو. و آنهایی که قائل به تعارض‌اند دو گروه‌اند: یک عده‌ای گفتند تساقط، یک عده‌ای هم گفتند ما باید جمع بین الاصلین بکنیم. این هم بحث وجود دارد که کیفیت بین الاصلین به چه نحوی می‌شود که مرحوم شیخ در همانجا متعرض است.

این اختلاف انظار، ما را به یک مطلبی می‌رساند و آن مطلب این است که بگوئیم معلولیت و علیت عقلی مسلم در میان نیست.

اگر شک در مسبب عرفاً ناشی از شک در سبب باشد عرف سراغ مسبب نمی‌رود. پس باید این مسئله را مطرح کرد که بگوییم موارد مختلف است. در مواردی عرف به سبب توجه می‌کند یعنی عرف شک در مسبب را معلول از شک در سبب می‌داند. اما مواردی هم هست که عرف توجه نمی‌کند. مثال عدم وجوب فطره به نظر من از امثله‌ای است که عرف به سببش توجه نمی‌کند. عرف نمی‌آید بگوید که حالا من شکم در وجوب فطره ناشی از این است که شک دارم که این حیات دارد یا ندارد؟ شک می‌کند برایش واجب است یا نه. با احاله به ارتکاز، می‌گوید بله نمی‌دانم او زنده هست یا نه. ولی عرف آن شک را منشأ این شک نمی‌داند. می‌خواهم این را عرض بکنم همانطور که ما در جای مختلف پای عرف را به میان می‌آوریم اینجا هم چنین است.

برای حل این تفاوت در کلام شیخ که از یک طرف می‌گوید ترتب ترتب عقلی نیست، جایش می‌گذارید ترتب شرعی. می‌گوییم ترتب شرعی در جائی است که عرف باید به هر دو توجه داشته باشد. یعنی عرف بگوید من یک شک در سبب دارم یک شک در مسبب دارم، این مسبب شرعاً مترتب بر این سبب است.

اگر ترتب را عقلی بدانیم که اصلاً بحثی وجود ندارد. به مرحوم حائری و اینها که می‌گویند شک در مسبب معلول است می‌گوییم این معلولیت معلولیت عقلی مرادتان است، این که از محل بحث خارج است. اگر معلولیت شرعی مراد است، معلولیت شرعی جایی است که عرف به این شک در سبب توجه داشته باشد. ممکن است یک جائی عرف اصلاً به او توجه نکند مستقیم بیاید اصل را در مسبب جاری بکند.

ما هر چه تأمل کردیم هیچ راهی غیر از این نداره. شما اگر معلولیت عقلی را بگویید اصلاً دیگر جا برای این نزاعها وجود ندارد آنوقت این سبب تکلیفش روشن شد مسئله سبب هم روشن است. جایی برای این فرمایش مرحوم حائری و اشکالات مرحوم اصفهانی بر مرحوم حائری نیست. از آن طرف هم آنی که ما را یک مقدار به فکر وادار کرد مثل مرحوم اصفهانی چطور می‌آید محکم می‌ایستد و می‌گوید که اصلاً این که ما بگوییم شک مسببی من لوازم شک السببی و معلول او هست ما قبول نداریم این را. لا به وجوده العنوانی و لا بوجوده الخارجی.

البته یک تحافتی در کلمات اصفهانی وجود دارد با اینکه اصفهانی خیلی مراقب تعبیرش هست و مراقب مبانی‌اش است ولی اینجا یک تحافتی هست. یک جائی حالا دیگر قلمش طغیان کرده و می‌گوید سبب بوجوده الخارجی مسبب برایش بار می‌شود. ولی یک جایی می‌گوید نه، وجود خارجی‌اش هم دخالت ندارد. پس، نتیجه این حرف‌ها، این فتوای شیخ و محقق و علامه، این حرف مرحوم اصفهانی، این حرف شیخ انصاری ما را به اینجا می‌رساند: به این مطلب خیلی روشن، می‌گوییم شما که می‌گویید ترتب عقلی نیست این را گذاشتید کنار. می‌گویید مسبب اثر شرعی سبب است. خب این اثر شرعی در کجاست؟ در جائی است که عرف به شک در سبب توجه پیدا بکند. هر جا، یعنی واقعا هم یکی از جایگاه‌های خوبی برای عرف شد. هر جا عرف، به شک در سبب توجه نکرد، مثل آن مسئله عدم وجوب فطره و استصحاب حیات، ما می‌آییم استصحاب را در همان مسبب جاری می‌کنیم مشکلی هم ندارد هر جا توجه کرد اصل در سبب جاری می‌شود دیگر موضوعی برای مسبب باقی نمی‌ماند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قدیم)، ج 3، ص: 298؛ و منها أن كون حكم العام لازماً للشك السببي، حتى يكون له المعية طبعاً مع الشك المسببي أول الكلام، فلا بد من إقامة البرهان عليه، بدوران الأمر بين التخصص و التخصيص المبني على ورود الأصل السببي أو حكومته على الأصل المسببي، و معه لا حاجة إلى هذا التقريب إذ مع الورد أو الحكومة لا موضوع - حقيقة أو عنواناً - ليكون له حظاً من حكم العام حتى تصل النوبة إلى معية حكم العام له في المرتبة، و اما مع عدم الورد و الحكومة فلا وجه للفراغ عن لزوم الحكم للشك السببي ليتولد منه المحذور.

[2] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 299: و الفرق بين هذا التقريب و ما تقدم عن الشيخ الأعظم (قدس سرّه) أنّ المانع في التقريب المتقدم معية الحكم مع الشك المسببي في المرتبة، مع أنّ اللازم تأخره عنه، و المانع في هذا التقريب عدم صلاحية الشك المسببي للمعارضة، إذ لا ثبوت له في مرتبة الشك السببي، و بعد ثبوت الحكم للشك السببي يستحيل شمول الحكم للشك المسببي، لا لعدم الموضوع، كما هو ظاهر التقريب فانه لا يتكفل ارتفاع الموضوع حقيقة أو عنواناً، بل لأن أحد المتمانعين إذا وقع يستحيل وقوع الآخر لفرض التمانع.

[3] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 299: و يرد على هذا التقريب أولاً ما تقدم من عدم معلولية الشك المسببي للشك السببي، لا بوجودهما العنواني، و لا بوجودهما الخارجي. و ثانياً - أنّ الفرض، إن كان التمانع في مرحلة جعل الحكم، ففيه أنّ الموضوع في مرحلة الجعل هو الشك بوجوده العنواني، و عدم المعلولية في مرحلة وجوده العنواني مسلم إذ توهم المعلولية انما هو في وجود الشك المسببي خارجاً لا عنواناً.

[4] □ فرائد الاصول، ج2، ص: 740 و 741: و بالجملة فأرى المسألة غير محتاجة إلى إتعاب النظر و لذا لا يتأمل العامي بعد إفتائه باستصحاب الطهارة في الماء المشكوك في رفع الحدث و الخبث به و بيعه و شرائه و ترتيب الآثار المسبوبة بالعدم عليه هذا كله إذا عملنا بالاستصحاب من باب الأخبار.... ثم إنه يظهر الخلاف في المسألة من جماعة منهم الشيخ و المحقق و العلامة في بعض أقواله و جماعة من متأخري المتأخرين. فقد ذهب الشيخ في المبسوط إلى عدم وجوب فطرة العبد إذا لم يعلم خبره. و استحسنة المحقق في المعتبر مجيباً عن الاستدلال للوجوب بأصالة البقاء بأنها معارضة بأصالة عدم الوجوب و عن تنظير وجوب الفطرة عنه بجواز عتقه في الكفارة بالمنع عن الأصل تارة و الفرق بينهما أخرى و قد صرح في أصول المعتبر بأن استصحاب الطهارة عند الشك في الحدث معارض باستصحاب عدم براءة الذمة بالصلاة بالطهارة المستصحة و قد عرفت أن المنصوص في صحيحة زرارة العمل باستصحاب الطهارة على وجه يظهر منه خلوه عن المعارض و عدم جريان استصحاب الاشتغال.